

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دوماه‌نامه علمی - پژوهشی، سال شانزدهم، شماره ششم، بهمن و اسفند ۱۳۹۵، ۱۰۵-۱۲۲

بررسی و نقد کتاب *قَطْرُ النَّدَى* و *بَلُّ الصَّدى*

یدالله رفیعی*

چکیده

کتاب *قَطْرُ النَّدَى* و *بَلُّ الصَّدى* یک دوره نسبتاً کاملی از قواعد زبان عربی، به‌ویژه نحو، را دربر دارد که ابن‌هشام انصاری آن را در قرن هشتم هجری قمری به‌رشته تحریر درآورده و از آن زمان تاکنون شروح متعددی بر آن نوشته شده است. این کتاب همواره یکی از منابع مهم درسی حوزه و دانشگاه به‌شمار می‌رود؛ این امر حاکی از اهمیت آن در یادگیری قواعد زبان عربی است. از این‌رو، نگارنده بر آن شد تا از نظر محتوایی این اثر مهم را بررسی کند و، افزون‌بر ذکر مزایا و نقاط قوت، با بهره‌گیری از آموزه‌های قواعد زبان عربی در کتب صرف و نحو، پاره‌ای از کاستی‌های آن را ارزیابی کند.

این کتاب، مانند همه تألیفات بشری، کاستی‌هایی دارد. یافته‌های این پژوهش بیان‌گر آن است که این کتاب، با وجود نقاط قوت فراوان، دارای ابهاماتی است که بسیاری از دانشجویان را در یادگیری آن با مشکل مواجه کرده است که شرح و ترجمه آن به زبان فارسی ضروری می‌نماید. نگارنده به یاری خداوند متعال این مهم را به‌عهده گرفته و در شرف اتمام آن است.

کلیدواژه‌ها: ابن‌هشام، علم نحو، *قَطْرُ النَّدَى* و *بَلُّ الصَّدى*.

۱. مقدمه

در اهمیت زبان عربی همین بس که آفریدگار دانا و توانا پیام خود را در قالب زبان عربی بر آخرین پیامبرش نازل فرمود تا آن را به گوش جهانیان برساند. بدون شک، تنها راه دستیابی به هدایت و نیل به سعادت دانستن و به‌کار بستن قوانین قرآنی و احادیث نبوی و روایات ائمه، علیهم‌السلام، است. و، با توجه به این‌که آن‌ها به زبان عربی ادا شده‌اند، فهم معانی و

* استادیار گروه پژوهشی ترجمه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، Rafiei_y20@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۱۲

مقاصد آن‌ها موقوف بر دانستن علوم لغوی عربی، به‌ویژه نحو، است که اگر اعراب نباشد، درک مقصود دشوار یا محال است. براین اساس، در طی قرن‌ها، علما و دانشمندان اسلامی درصدد تألیف کتاب‌هایی بوده‌اند تا از ره‌گذر آن بتوانند آموزش قواعد زبان عربی را برای دیگران ممکن کنند.

کتاب *قَطْرُ النَّدَى* و *بَلُّ الصَّدَى* از جمله این کتاب‌هاست که ابن‌هشام در قرن هشتم هجری قمری آن را تألیف کرد و از آن زمان تاکنون شروح متعددی بر آن نوشته شده است؛ گفتنی است اولین شرح را ابن‌هشام خود بر آن نگاشت و آن را شرح *قَطْرُ النَّدَى* و *بَلُّ الصَّدَى* نامید. این کتاب چاپ‌های مختلفی دارد؛ از نظر نگارنده، بهترین آن‌ها چاپی است به‌اهتمام محمد محی‌الدین عبدالحمید که در انتشارات المکتبة العصرية بیروت به سال ۱۴۱۴ ق/ ۱۹۹۴ م در ۶۵۷ صفحه به چاپ رسیده است. شیخ محمد محی‌الدین نیز شرح دیگری بر این کتاب و شرح آن در هاشم کتاب افزوده است و آن را *الهدی بتحقیق شرح قَطْرُ النَّدَى* نامیده است. وی در این کتاب شواهد *قَطْرُ النَّدَى* را ترکیب کرده است. نیز به تفسیر و توضیح نکاتی پرداخته است که ابن‌هشام موجز و مختصر بدان‌ها اشاره یا از بیان آن‌ها صرف‌نظر کرده است. این کتاب از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که سایر کتب نحوی دیگر فاقد آن است.

در مورد ابن‌هشام و برخی آثار وی پژوهش‌های معدودی انجام شده است. شوقی ضیف از جمله کسانی است که در کتاب *المدرس النحویة* آرای نحوی وی را بررسی کرده است و دیگران در این زمینه از پژوهش وی بهره‌ فراوان برده‌اند. مریم دلاور در مقاله‌ای با نام «تحلیل و نقد شبه‌جمله در معنی علامه ابن‌هشام انصاری» بیش‌تر انواع شبه‌جمله و متعلق آن را در نحو عربی بیان کرده است و، به‌رغم عنوان مقاله، به کتاب *معنی نپرداخته* است. سیدعلی میرلوحی و اختر علوی مقاله‌ای با نام «دراسة و نقد لکتاب *معنی اللیب عن کتب الأعراب*» نوشته‌اند؛ محققان در این مقاله، ضمن معرفی کتاب یادشده، آن را نقد و بررسی کرده‌اند. غلام‌رضا فخر در مقاله‌ای با نام «سیری در منهج و روش نحوی ابن‌هشام» نقش برجسته ابن‌هشام را در تاریخ نحو عربی و پیش‌رفت و احیای آن بیان کرده است؛ ولی، به‌رغم این که کتاب شرح *قَطْرُ النَّدَى* همواره یکی از منابع مهم درسی حوزه و دانشگاه به‌شمار می‌رود، تا آن‌جا که نگارنده اطلاع دارد نقد و بررسی نشده است. در این نوشته کوشش شده است به‌لحاظ شکلی و ظاهری و نیز از جهت محتوایی به جنبه‌های قوت و ضعف این اثر پرداخته شود و این موارد به مخاطبان این کتاب، که بیش‌تر دانشجویان رشته زبان و ادبیات عربی‌اند، ارائه شود. براین اساس، سخن با مختصری در مورد زندگی

پرفرازونشیب این شخصیت نحوی آغاز می‌شود؛ هرچه درباره دانشمندانی چون او سخن رود نامکرر است.

۲. زندگی و شخصیت ابن هشام

ابومحمد جمال‌الدین عبدالله بن یوسف بن احمد بن هشام انصاری خزرجی مصری در ۷۰۸ق در قاهره متولد شد و همان‌جا پرورش یافت. کنیه وی «ابن هشام» است. ابن حجر عسقلانی، که یک سده پس از وی می‌زیسته است، در کتابش، با نام *الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنة*، درباره او چنین می‌نویسد:

وی ملازم شهاب‌الدین عبداللطیف مرحل گشت و دیوان زهیر را نزد ابوحنیان غرناطی اندلسی خواند. وی هم‌چنین مدتی در محضر درس ابن سراج، ابن جماعه، تاج تبریزی، و تاج فاکهانی حاضر شد. وی در علم نحو به مرحله‌ای رسید که بر تمام همگنان خود، حتی بر استادانش، برتری یافت و شاگردان زیادی را در مصر تربیت کرد (عسقلانی ۱۹۹۳: ۲، ۳۰۸).

یکی از نکات درخور تأمل در زندگی او تغییر مذهب اوست که برخی معتقدند ابن هشام برای رسیدن به هدف خود از تغییر مذهب ابایی نداشت. وی ابتدا حنفی‌مذهب بود. سپس، به مذهب شافعی درآمد و در قبه منصوریه درس تفسیر قرآن می‌گفت و چون نتوانست در مدارس شافعی به مقام والایی دست یابد، مذهب خود را به حنبلی تغییر داد و در مدارس حنابله به تدریس مشغول شد (فروخ ۱۹۸۹: ج ۳، ۷۸۱).

ابن هشام در نحو پیرو مکتب بغداد است (ضیف بی‌تا: ۳۴۷) و نسبت به مکتب بصری و کوفی تعصب خاصی ندارد؛ گاهی نظر آن‌ها را می‌پذیرد و گاهی نظر آن‌ها را رد می‌کند. می‌توان گفت ابن هشام در اندیشه و تفکر عربی همیشه آزاد بود و خود را اسیر مکتب و روش خاصی نکرد. هرچند وی در بسیاری از آثار نحوی خود بیش‌تر آرای نحویان بصره را برگزیده است، باید اذعان کرد به این‌که انتخاب آرای نحویان بصره براساس شناخت کامل و صحیح و استنباط و تحلیل دقیق نظریات مطرح‌شده بود و از روی تعصب کورکورانه و عدم شناخت سبک آن‌ها نبود؛ کم‌این‌که در مواردی نظر نحویان بصره را به‌کلی رد می‌کند و آرای رقبای آن‌ها، یعنی کوفیان، را بر آن‌ها ترجیح می‌دهد.

ابن هشام در علم لغت و نحو سرآمد زمان خود بود و تألیفات بسیار باارزشی از خود به‌جای گذاشته است که نکات مهم و مباحث دقیق و استنباطات شگفت‌آور او حاکی از

اطلاعات سرشار و توانایی فوق‌العاده او در این علم است. سیوطی، به نقل از ابن خلدون، می‌نویسد: «اکنون که ما در مغرب هستیم خبردار شدیم که در مصر دانشمندی در زبان عربی ظهور کرده است که در علم نحو از سیبویه داناتر است» (سیوطی ۱۹۷۹: ج ۲، ۶۹).
پرواضح است که ابن هشام برترین دانشمند نحوی زمان خود بوده است و نقش وی در تحول و تطور نحو و احیای آن انکارناپذیر است. با تأمل در آثار وی می‌توان به صدق این مدعا پی برد. هم‌چنان‌که از آثار او پیداست، وی هنگام بیان مسائل نحوی، ضمن بررسی آرای دیگر نحویان، نظر آن‌ها را تأیید و گاهی، با ذکر دلایل متعدد، اسالیب نحوی آنان را به شیوه‌های مختلف نقد می‌کند؛ این امر حاکی از کثرت اطلاع و تبحر فوق‌العاده او در مسائل نحوی است.

ابن هشام، علاوه بر نحو، در شعر تبحر خاص داشت؛ اشعاری از او به جای مانده است. وی در شب جمعه، پنجم ذی‌القعدة ۷۶۱ ق درگذشت و در باب النصر (مقبرة صوفیه) در قاهره دفن شد. شاعران زیادی، از جمله ابن‌نباته مصری، در رثای او شعر سروده‌اند (عکاوی ۱۹۹۷: ج ۳، ۱۱۱).

ابن هشام آثار ارزشمند زیادی از خود به جای گذاشت؛ همین آثار باعث شد تا نامش در صفحات کتب علمی و دینی و ادبی جهان اسلام با حروف برجسته و زیبا ثبت شود. با تأمل در آثار ابن‌هشام، که دانشمندان آن را دیده و از آن آگاهی یافته‌اند و برخی از آن‌ها بارها به چاپ رسیده است و اکنون به‌عنوان منبع درسی در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های جهان تدریس می‌شود، به‌خوبی پیداست که ابن‌هشام در علم نحو و لغت و بلاغت و علوم عربی استاد کامل بوده است.

در بین آثار وی کتاب *قَطْرُ النَّدَى وَ بَلُّ الصَّادِي* به دلایلی که در این پژوهش ذکر خواهد شد از مهم‌ترین آثار او به‌شمار می‌رود. این کتاب در بین کتب صرفی و نحوی از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار است. با بررسی این کتاب می‌توان گفت ابن‌هشام بیش‌تر نقش معلم را داشته است تا مؤلف؛ چون وی ابتدا قاعده را ذکر می‌کند، سپس آن را در قالب مثالی از قرآن کریم، احادیث نبوی، یا بیت شعری توضیح می‌دهد و شاید این امر یکی از دلایل متعددی باشد که این کتاب هنوز هم یکی از کتب مهم و شایع برای تدریس باشد.

قَطْرُ النَّدَى وَ بَلُّ الصَّادِي نام کتابی است با صفحاتی اندک؛ ابن‌هشام آن را برای مبتدیان تألیف کرده است. این کتاب، با آن حجم اندک، اصول مهم نحو را در خود جای داده است. ابن‌هشام، بعد از نوشتن آن، دریافت اختصار و کوتاهی کلام در آن یادگیری نحو را با

دشواری مواجه کرده است. بنابراین، تصمیم گرفت خود بر این کتاب شرحی بنویسد و نام آن را *شرح قَطْرُ النَّدَى وَبَلُّ الصَّدى* نهاد. ابن هشام در مقدمه این کتاب علت نگارش شرح آن را چنین بیان می‌کند:

بعد از نوشتن کتاب *قَطْرُ النَّدَى وَبَلُّ الصَّدى* نکاتی را در شرح آن بیان می‌کنم تا ابهامات آن را رفع و پیچیدگی‌های آن را بیان کند. این نکات تکمله‌ای بر شواهد آن و تتمه‌ای بر فواید آن است برای کسی که در یادگیری نحو به آن بسنده کند کافی است و جویندگان علم عربی را به مقصد می‌رساند (ابن هشام انصاری ۱۹۹۴: ۳۶).

ابن هشام این شرح را همراه با متن *قَطْرُ النَّدَى* در یک کتاب تدوین کرد و در مقابل متن اصلی کتاب حرف «ص» و شرح آن حرف «ش» را نگاشت تا شرح از متن کتاب قابل تمییز باشد. در این کتاب بیش‌تر مباحث نحوی ذکر شده است. البته، بخشی نیز به مباحث صرفی هم چون مشتقات، وقف، و همزه وصل اختصاص یافته است.

ابن هشام در تنظیم باب‌ها و ترتیب مطالب، جز مواردی اندک، روش مشهور *الفیه* ابن مالک و شروح آن را اتخاذ کرده است. مثلاً، او اعراب فعل مضارع را بعد از اعراب فرعی کلمات معرب ذکر کرده است؛ در حالی که در *الفیه* و شروح آن این مبحث همراه مباحث پایانی ذکر شده است و نیز از آن‌جاکه منادا خود یکی از انواع مفعول‌به است، آن را بعد از مفعول‌به آورده است و حال آن‌که ابن مالک و شارحان *الفیه* منادا را بعد از توابع ذکر کرده‌اند. البته، اختلافات اندک دیگری بین کتاب *قَطْرُ النَّدَى وَبَلُّ الصَّدى* و *الفیه* وجود دارد؛ ولی این اختلافات اندک مانع مشابهت این دو کتاب نمی‌شود.

۳. ویژگی‌های کتاب *شرح قَطْرُ النَّدَى وَبَلُّ الصَّدى*

۱.۳ اختصار

ابن هشام در کتاب *قَطْرُ النَّدَى وَبَلُّ الصَّدى* مباحث نحوی را مختصر و درعین حال بسیار واضح بیان کرده است که خواننده در زمان اندک مطالب زیادی را می‌تواند بخواند و از آن‌جاکه مطالب در این کتاب بدون ابهام و پیچیدگی ذکر شده است، می‌توان گفت متعلم در خواندن آن به استاد نیازی ندارد.

به عنوان نمونه به چند مورد از مباحث این کتاب، که ویژگی اختصار در آن هویداست، اشاره می‌شود:

- مجوزهای ابتدای به نکره: ابن هشام در کتاب شرح قَطْرُ النَّدَى در بحث مجوزهای ابتدای به نکره فقط به عام و خاص اشاره می‌کند (همان: ۲۰۳)؛ در حالی که ابن مالک شش مورد ذکر کرده و ابن عقیل در شرح خود بر الفیة ابن مالک به بیست و چهار مورد اشاره کرده است (ابن عقیل ۱۳۶۷: ج ۱، ۲۱۵-۲۲۷).

شاید اختصارگویی ابن هشام در این بحث از آن جهت است که همه مجوزهایی که دیگران ذکر کرده‌اند در نهایت به این دو مجوز ختم می‌شود، کمالین که ابن هشام خود به این مطلب اشاره می‌کند و می‌نویسد: برخی از نحویان برای مجوز ابتدای به نکره صورت‌های مختلفی ذکر کرده‌اند و برخی از متأخرین سی و چند مورد ذکر کرده‌اند و برخی از آن‌ها بر آن‌اند که همه مجوزها به عام و خاص برمی‌گردد که در این امر باید تأمل کرد (ابن هشام انصاری ۱۹۹۴: ۲۰۴).

هرچند ابن هشام به صراحت نظر خود را در این مورد ذکر نکرده، ولی مثال‌هایی که آورده بیان‌گر این است که وی به آن معتقد بوده است؛ چون در شرح مثال‌ها می‌گوید: در عبارات «ما رجل فی الدار» و «أله مع الله» (النمل: ۶۱) مبتدا عام است؛ چون در سیاق نفی و استفهام قرار گرفته است و در عبارات «لعبد مؤمن خیر من مشرک» (بقره: ۲۲۱) «خمس صلوات کتبهن الله فی الیوم و اللیلة» مبتدای خاص است؛ چون در آیه شریفه موصوف و در حدیث شریف مضاف است (ابن هشام انصاری ۱۹۹۴: ۲۰۳-۲۰۴).

- شروط عمل «ما» شبیه به لیس: ابن هشام از شروط عمل «ما» شبیه به لیس فقط سه شرط را ذکر کرده است: ۱. اسم بر خبر مقدم نباشد؛ ۲. با «إن» زاید همراه نباشد؛ ۳. خبر آن با «إلا» همراه نباشد (همان: ۲۴۳). و ابن مالک، علاوه بر سه شرط مذکور، شرط چهارمی را ذکر کرده است و آن عدم تقدم معمول خبر، مگر آن‌که ظرف باشد. و ابن عقیل بر آن چهار شرط دو شرط دیگر افزوده است: ۱. «ما» تکرار نشده باشد؛ ۲. خبر آن مثبت نشده باشد (ابن عقیل ۱۳۶۷: ج ۱، ۳۰۳-۳۰۷).

ابن هشام در مبحث حذف عائد صله حالات مختلف را با مثال بیان می‌کند. وی می‌گوید: «و فی هذا الفصل تفصیل کثیرة لایلیق بها هذا المختصر» (ابن هشام انصاری ۱۹۹۴: ۱۱۱).

- عدم ذکر برخی باب‌ها: یکی دیگر از موارد اختصار عدم ذکر برخی باب‌های نحو است. البته، بسیاری از مباحث صرفی ذکر نشده است؛ ولی از مباحث نحوی نیز باب «افعال مقاربه» و «تحذیر و اغراء» و «اختصاص» به چشم نمی‌خورد.

۲.۳ تفصیل در مواقع ضروری

هرچند هم‌چنان که ذکر شد، ابن‌هشام در کتاب قَطْرُ النَّدَى طریق اختصار را پیش گرفته است، در برخی موارد، که ضرورتی احساس کرده، مباحث را با تفصیل بیان کرده است؛ به‌گونه‌ای که در دیگر کتب نحوی این تفصیل دیده نمی‌شود. مثلاً، در مورد شرایط عمل «لا» شبیه به لیس در شرح ابن‌عقیل به سه مورد اشاره شده است: ۱. اسم و خبر نکره باشند؛ ۲. خبر بر اسم مقدم نشده باشد؛ ۳. نفی با «إلا» نقض نشده باشد (ابن‌عقیل ۱۳۶۷: ج ۱، ۳۱۳-۳۱۶). ولی در شرح قَطْرُ النَّدَى، علاوه بر سه شرط یادشده، شرط دیگری نیز ذکر شده و آن عبارت است از: «لا» شبیه به لیس فقط در شعر عمل می‌کند و در نثر عمل نمی‌کند (ابن‌هشام انصاری ۱۹۹۴: ۲۴۶).

شرایط عمل مصدر از مباحثی است که ابن‌هشام در این کتاب به تفصیل بیان کرده است. وی برای عمل مصدر هشت شرط قائل شده است که عبارت‌اند از: ۱. بتوان به جای آن فعل با «أن» یا «ما» مصدری قرار داد؛ ۲. مصغر نباشد؛ ۳. لفظ مصدر باشد نه ضمیر آن؛ ۴. محدود نباشد [مراد از «محدود» مصدر مرة است]؛ ۵. موصوف نباشد؛ ۶. محذوف نباشد؛ ۷. بین مصدر و معمولش فاصله نباشد؛ ۸. معمول مقدم بر آن نباشد (همان: ۴۳۲-۴۴۱). در حالی که در شرح ابن‌عقیل فقط به یک مورد اشاره شده است (ابن‌عقیل ۱۳۶۷: ج ۲، ۹۳).

۳.۳ تعاریف منطقی

یکی از ویژگی‌های خاص کتاب شرح قَطْرُ النَّدَى تعاریفی است که ارائه می‌دهد. این تعاریف مصداق بارز تعاریف منطقی یعنی جامع افراد و مانع اغیار است. ابن‌هشام در تعریف مبتدا می‌نویسد: «المبتدأ هو الاسم المجرد عن العوامل اللفظية للاسناد» (ابن‌هشام انصاری ۱۹۹۴: ۲۰۱). مبتدا اسمی است مجرد از عوامل لفظی اسناد، اسم در این تعریف شامل صریح و غیرصریح می‌شود، مانند «زید قائم» و «أن تصوموا خیر لكم» (بقره: ۱۸۴). مراد از «مجرد بودن از عوامل لفظی» این است که عامل رفع مبتدا معنوی است و مراد همان ابتدائیت است و مراد از «ذکر اسناد» این است که مبتدا می‌تواند مسند و مسند‌الیه باشد، مانند «زید قائم» و «أقائم الزیدان».

ابن‌هشام در تعریف اسم نکره تعریف خاصی ارائه می‌دهد و می‌گوید: اسم نکره عبارت است از اسمی که شامل افراد هم‌جنس خود می‌شود که گاهی افراد جنس موجود و گاهی مقدر است، مانند «رجل» که بر هر حیوان ناطق مذکر دلالت دارد و افراد جنس آن موجود

است و «شمس» که افراد موجود نیست؛ ولی اگر موجود باشد، می‌توان شمس را بر آن اطلاق کرد (ابن هشام انصاری ۱۹۹۴: ۱۶۶).

ابن هشام در تعریف توابع می‌نویسد: «التوابع عبارة عن الكلمات التي لا يمسها الاعراب إلا على سبيل التبع لغيرها» (همان: ۴۶۹). این بهترین تعریف درباره‌ی تابع است؛ چون تمام معمول‌ها در اخذ اعراب متأثر از عامل لفظی یا معنوی هستند؛ ولی توابع فقط به جهت تبعیت از متبوع اعراب می‌پذیرند. و نکته‌ی دیگر این‌که در تعریف ابن هشام لفظ «کلمات» آمده است که شامل اسم و فعل نیز می‌شود.

ابن عقیل تابع را این‌گونه تعریف می‌کند: «التابع الاسم المشارک لما قبله فی اعرابه مطلقاً» (ابن عقیل ۱۳۶۷: ج ۲، ۱۹۰). با دقت‌نظر در این تعریف کاملاً معلوم و مشهود است که تعریف ابن عقیل، علاوه‌بر این‌که ابهام دارد، بر آن اشکال اساسی و عمده وارد است؛ چون وی بر این اساس تابع را فقط اسم دانسته است؛ ولی پُر واضح است که گاهی بدل فعل است، مانند آیه شریفه «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (فرقان: ۶۸، ۶۹) (و هرکس یکی از این امور را انجام دهد عقوبت و مجازاتش را خواهد دید؛ عذابش در قیامت مضاعف می‌شود). در این آیه شریفه فعل «يُضَاعَفْ» بدل است برای فعل «يَلْقَى» و، از سوی دیگر، برای رفع ابهام موجود در این تعریف کلمه «مطلقاً» را ذکر کرده است و در توضیح آن می‌گوید:

فیدخل فی قولک الاسم المشارک لما قبله فی اعرابه سائر التوابع و خبر المبتدأ نحو زید قائم و حال المنصوب نحو ضربت زیدا مجردا و یخرج بقولک مطلقا الخبر و حال المنصوب فإنهما لا یشارکان ما قبلهما فی اعرابه مطلقا بل فی بعض أحواله بخلاف التابع فإنه یشارک ما قبله فی سائر أحواله من الإعراب نحو مررت بزید الکریم و رأیت زیدا الکریم و جاء زید الکریم (ابن عقیل ۱۳۶۷: ج ۲، ۱۹۰).

که این توضیح نیز خالی از ایراد نیست؛ چون «مشارکت در اعراب» با «تبعیت در اعراب» تفاوت بسیاری دارد و حال منصوب با توجه‌به مثالی که زده است، قطعاً مراد صاحب حال منصوب موردنظر است.

۴.۳ دفع دخل مقدر

منظور از دفع دخل مقدر دفع اشکال یا پاسخ‌دادن به سؤالی است که از جانب کسی مطرح نشده است؛ اما گوینده یا نویسنده بر این باور است که چنین اشکال یا سؤالی قابل طرح

است. بنابراین، پیش از آن که از سوی کسی مطرح شود، به دفع یا پاسخ دادن به آن می پردازد. از آن جاکه شیوه ابن هشام در شرح قَطْرُ التَّنْدِي کاملاً استدلالی است و به سؤالات موجود پاسخ داده است، با این شیوه خواسته است به سؤالات مقدر نیز پاسخ داده باشد. ابن هشام در تعریف کلمه می گوید: «الكلمة قول مفرد». سپس، به دو سؤال مقدر چنین پاسخ می دهد:

فإن قلت: فلم لا اشترطت في الكلمة الوضع، كما اشترط من قال: الكلمة، لفظاً وضع لمعنى مفرد؟ قلت: إنما احتاجوا إلى ذلك لأخذهم اللفظ جنساً للكلمة واللفظ ينقسم إلى موضوع و مهمل فاحتاجوا إلى الاحتراز عن المهمل بذكر الوضع و لما أخذت القول جنساً للكلمة — و هو خاص بالموضوع — أغناني ذلك عن اشتراط الوضع.

فإن قلت فلم عدلت عن اللفظ إلى القول قلت لأن اللفظ جنس بعيد لانطلاقه على المهمل والمستعمل كما ذكرنا والقول جنس لاختصاصه بالمستعمل واستعمال الأجناس البعيدة في الحدود معيب عند أهل النظر (ابن هشام انصاری ۱۹۹۴: ۳۷-۳۸).

اگر کسی بپرسد چرا در تعریف «کلمه» مانند دیگران نگفتی کلمه لفظی است که برای معنای مفرد وضع شده است؟ پاسخ این است که آن‌ها چون لفظ را جنس کلمه قرار داده‌اند و لفظ نیز به مهمل و مستعمل تقسیم می‌شود، کلمه وضع را ذکر کرده‌اند تا مهمل را شامل نشود؛ ولی در این تعریف قول جنس کلمه واقع شده است نه لفظ. و قول فقط شامل کلمات مستعمل می‌شود، بنابراین به ذکر وضع نیازی نیست.

اگر کسی بپرسد چرا در تعریف کلمه به جای «لفظ» از قول استفاده کردی؟ پاسخ این است که لفظ جنس بعید است؛ چون مستعمل و مهمل را شامل می‌شود؛ ولی قول فقط شامل مستعمل می‌شود. پس در تعریف، از جنس قریب استفاده کردم؛ چون جنس بعید نزد اصحاب نظر عیب است.

شکل نوین این شیوه همان روش تدریس پرسش و پاسخ است که امروزه یکی از شیوه‌های موفق در تدریس است. رشید شرتونی در کتاب مبادئ العربیة از این شیوه مدد گرفته است؛ آن‌جاکه قبل از شروع هر درس ابتدا سؤالاتی طرح می‌کند، سپس به آن پاسخ می‌دهد. ابن هشام نه تنها در بیان قواعد نحوی، که گاهی برای بیان معنای یک لغت این شیوه را نیز به کار می‌برد. در مبحث اسمای سته می‌گوید: «و هی أبوه و أخوه و حموها و هنوه و فوه و ذومال» (همان: ۸۹). هم‌چنان‌که پیداست، این اسما مضاف به ضمیر شده است؛ ولی «حم» برخلاف سایر اسما، که مضاف‌الیه آن‌ها ضمیر مفرد مذکر غایب است،

مضافاً لیه آن ضمیر مفرد مؤنث غایب است. قبل از این که سؤالی در این خصوص مطرح شود، ابن هشام می‌گوید: «و إنما قلت و حموها فأضفت الحم إلى ضمیر المؤنث لأبیین أن الحم أقارب زوج المرأة كأبیه و عمه و ابن عمه» (همان: ۹۲). ترجمه: «حم» را به ضمیر مؤنث اضافه کردم تا بیان کنم که آن بر خویشاوندان شوهر زن مانند پدرشوهر یا عمو و پسرعموی شوهر اطلاق می‌شود.

۵.۳ نقد

یکی دیگر از ویژگی‌های کتاب شرح قَطْرُ النَّدَى نقد است. ابن هشام در مواضع مختلف این کتاب آرای نحویان را مطرح کرده و آن‌ها را در بوتۀ نقد نهاده و نیز نظر خود را دربارهٔ اختلاف آرای موجود گاه صریحاً و گاه تلویحاً بیان کرده است. از آن‌جا که ابن هشام وابسته به مکتب خاصی نیست، در نقد آرای نحویان کاملاً آزاد عمل کرده و هیچ‌گاه اسیر مکتب، فرد یا افراد، و روش نحوی خاصی نشده و هرگز در این باره تعصب نشان نداده است. ابن هشام در بررسی آرای نحویان مواضع مختلفی اتخاذ کرده است. برای استشهاد به این موارد در کتاب شرح قَطْرُ النَّدَى مثال‌های متعددی می‌توان یافت که در این‌جا فقط به ذکر چند نمونه اکتفا می‌شود.

۶.۳ ترجیح و تضعیف

ابن هشام آن‌جا که در مسئله‌ای بین نحویان اختلاف نظر وجود دارد ابتدا آرای مختلف را نقل می‌کند. سپس، با بررسی آن‌ها یک یا چند نظر را بر دیگر آرا ترجیح می‌دهد و به‌عنوان رأی برتر برمی‌گزیند. البته، در ترجیح یا تضعیف آرا کاملاً مستدل عمل می‌کند و برای هر یک دلایل نقلی و عقلی می‌آورد. مثلاً، در بحث عامل رفع فعل مضارع می‌گوید:

نحویان در مرفوع‌بودن فعل مضارع وقتی عامل جزم و نصبی وجود نداشته باشد اتفاق نظر دارند؛ ولی در عامل رفع آن اختلاف نظر دارند. سپس، چهار نظر مختلف را بیان می‌کند و می‌گوید:

۱. فراء و اصحابش عامل رفع آن را عدم وجود عامل نصب و جزم می‌دانند؛
۲. کسانی معتقد است عامل رفع حروف مضارعه است؛
۳. ثعلب می‌گوید شباهت آن با اسم عامل رفع آن است؛

۴. نظر بصری‌ها بر آن است که چون می‌تواند در محل اسم قرار بگیرد، پس مرفوع است. و به‌همین دلیل چون بعد از حروف «أن»، «لن»، «لم»، و «لما» واقع می‌شود مرفوع نیست؛ چون اسم بعد از این حروف واقع نمی‌شود.

ابن‌هشام، بعد از ذکر آرای مختلف، به نقد آن‌ها می‌پردازد و نظر فراء و اصحابش را بر دیگر آرا ترجیح می‌دهد و می‌گوید: قول اول اصح اقوال است؛ چون بیش‌تر نحویان همین سخن را می‌گویند. و در تضعیف اقوال دیگران این‌گونه استدلال می‌آورد: نظر کسانی باطل است؛ چون هیچ‌گاه جزء یک شیء در کل آن عمل نمی‌کند و نیز قول ثعلب، چون شباهت فعل مضارع با اسم فقط می‌تواند دلیل بر معرب‌بودن آن باشد نه نوع اعراب آن، و اگر چنین باشد، هر نوع اعراب دلیلی را می‌طلبد. و، از سوی دیگر، بنابر قول کسانی و ثعلب، فعل مضارع همیشه باید مرفوع باشد؛ چون شباهت آن با اسم و وجود حرف مضارع امر ثابت است، پس این صحیح نیست. و قول بصری‌ها را به این دلیل رد می‌کند که فعل مضارع بعد از «هلا»، که حرف تحضیض است، مرفوع است و حال آن‌که حرف تحضیض مختص فعل است و بر سر اسم داخل نمی‌شود (همان: ۱۱۰-۱۱۱).

۷.۳ اصطلاحات نقدی

اصطلاحاتی که ابن‌هشام در نقد آرای نحویان از آن استفاده کرده متعدد است و می‌توان آن‌ها را به دو دسته تقسیم کرد:

۱.۷.۳ اصطلاحات مثبت

اصطلاحات مثبت اصطلاحاتی است که ابن‌هشام در تأیید یا تحسین نحویان از آن استفاده کرده است و آن براساس شدت و ضعف تأیید متفاوت است:

- **الصحيح**: ابن‌هشام در مبحث اسم علم اختلاف نظر کوفیان و بصریان را در خصوص تبعیت لقب از اسم علم و اضافه‌شدن اسم به لقب بیان می‌کند و در نهایت با واژه «الصحيح» نظر کوفیان را تأیید و در ادامه بیان می‌کند هرچند در کلام عرب اضافه بیش‌تر استعمال شده است، تبعیت لقب از اسم براساس قاعده است.

و إذا اجتمع الاسم مع اللقب وجب في الأفضح تقديم الاسم و تأخير اللقب ثم إن كانا مضافين كعبد الله زين العابدين أو كان الأول مفردا والثاني مضافا كزيد زين العابدين أو كان

الأمر بالعكس كعبد الله قفة، وجب كون الثاني تابعا للأول في إعرابه إما على أنه بدل منه أو عطف بيان عليه و إن كانا مفردين كزيد قفة و سعيد كرز فالكوفيون والزجاج يجيزون فيه وجهين أحدهما إتباع اللقب للإسم كما تقدم في بقية الأقسام والثاني إضافة الاسم إلى اللقب و جمهور البصريين يوجبون الإضافة والصحيح الأول والإتباع أقيس من الإضافة والإضافة أكثر (همان: ۱۷۳-۱۷۴).

- **اولی:** در مبحث اسم غیرمنصرف با استفاده از واژه «اولی» مثال خود را از مثال‌های دیگر نحویان برتر می‌داند و علت آن را چنین بیان می‌کند:

و تمثیلی فی الأصل بقولی بأفضلکم أولى من تمثیل بعضهم بقوله «مررت بعثماننا» فإن الإعلام لا تضاف حتى تنکر فإذا صار نحو عثمان ذکرة زال منه أحد السبب المانع له من الصرف و هو العلمية فدخل فی باب ما ینصرف و لیس الکلام فیہ بخلاف أفضل فإن مانعه من الصرف الصفة و وزن الفعل و هما موجودان فیہ أضفته أم لم تضفه (همان: ۱۰۳-۱۰۴).

ترجمه: در این خصوص مثال من — «بأفضلکم» — از مثال برخی نحویان — «مررت بعثماننا» — برتر است؛ چون عثمان اسم علم است. اسم علم در صورتی مضاف می‌شود که نکره باشد و اگر عثمان نکره باشد، یکی از علت‌های غیرمنصرف بودن (تعریف) را از دست می‌دهد. لذا، منصرف می‌شود و مضاف شدن تأثیری در آن ندارد. ولی «أفضل» به خاطر دو علت فرعی (وصف و وزن فعل) غیرمنصرف است و در صورتی که مضاف واقع شود، باز هم دو علت در آن موجود است و هیچ کدام زایل نمی‌شود.

۲.۷.۳ اصطلاحات منفی

اصطلاحات منفی اصطلاحاتی است که ابن‌هشام در رد یا تضعیف نحویان از آن استفاده کرده است و آن نیز براساس شدت و ضعف رد متفاوت است:

- **لیس بالقوی:** ابن‌هشام در مبحث مفعول معه در جملاتی چون «کن انت و زیدا کالأخ» نصب را بر عطف ارجح می‌داند. سپس، با نقد نظر اخفش، که معتقد است عطف و نصب هر دو به یک اندازه جایز است، می‌گوید: «و عن الاخفش إجازة مطابقتهما قیاسا علی العطف و لیس بالقوی».

- **زعم و هو وهم:** در خصوص مبنی بر فتح بودن کلمه «أمس»، نظر زجاجی را کاملاً مردود می‌داند و معتقد است آنچه او می‌پندارد وهم و خیالی بیش نیست.

و زعم الزجاجی أن من العرب من یبني أمس علی الفتح وأنشد علیه قوله: «مذ أمسا» و هو وهم، والصواب ما قدمنا من أنه معرب غیر منصرف و زعم بعضهم أن أمسا فی البيت فعل ماض و فاعله مستتر والتقدير: «مذ أمسی المساء» (همان: ۴۹).

- **غُلَطُّ:** در مبحث جزم فعل مضارع بعد از طلب، بعد از آن که نظر خود را درباره رفع فعل مضارع بعد از نفی و خبر مثبت بیان می کند، صاحب الجمل را به اشتباه متهم می کند و با استفاده از واژه «غلط» می گوید: «و لو كان المتقدم نفيًا أو خبرًا مثبتًا لم یجزم الفعل بعده فالأول نحو ما تأتينا تحدثنا برفع تحدثنا وجوبا و لا یجوز لك جزمه و قد غلط فی ذلك صاحب الجمل» (همان: ۱۴۷).

و لإعمالها أربعة شروط أن يتقدم اسمها و أن لا یقترن خبرها بإلا و أن یکون اسمها و خبرها نكرتين و أن یکون ذلك فی الشعر لا فی النثر فلا یجوز إعمالها فی نحو: «لا أفضل منك أحد» و لا فی نحو: «لا أحد إلا أفضل منك» و لا فی نحو: «لا زيد قائم و لا عمرو» و لهذا غلط المتنبی فی قوله:

إذا الجود لم یرزق خلاصا من الأذى فلا الحمد مكسوبا و لا المال باقيا

(همان: ۲۴۶)

هم چنان که ملاحظه می شود، ابن هشام در مورد نظریه و عقیده خود با اعتماد به نفس کامل سخن می گوید و بی پروا بر شاعری چون متنبی می تازد و او را به اشتباه در قواعد نحوی متهم می کند.

- **خلافًا:** در مبحث معنی حروف ناصب فعل مضارع معتقد است که «لن» بر ابد و تأکید دلالت ندارد، هر چند زمخشری به آن معتقد است.

و لن حرف یفید النفی والاستقبال بالاتفاق و لا یقتضی تأییدا خلافًا للزمخشری فی أنموذجه و لا تأکیدًا خلافًا له فی کشفه بل قولک لن أقوم محتمل لأن ترید بذلك أنك لا تقوم أبدا و أنك لا تقوم فی بعض أزمنة المستقبل و هو موافق لقولک لا أقوم فی عدم إفادة التأكيد (همان: ۱۱۲).

و با استفاده از همین واژه نظر کوفیان را رد می کند و می گوید:

والتصب فی هذه المواضع و ما أشبهها بأن مضمرة بعد حتی حتما لا بحتی نفسها خلافًا للكوفيين لأنها قد عملت فی الأسماء الجر كقوله تعالى حتی مطلع الفجر حتی حين فلو عملت فی الأفعال النصب لزم أن یکون لنا عامل واحد یعمل تارة فی الأسماء و تارة فی الأفعال و هذا لا نظیر له فی العربية (همان: ۱۲۸-۱۲۹).

۸.۳ ارکان مورداعتماد در نقد

ابن هشام در نقد آرای نحویان به اصولی استناد می‌کند که اولاً بیش‌تر نحویان به آن اعتقاد دارند؛ ثانیاً، این اصول منطقی به‌نظر می‌آیند:

- **سماع:** ابن هشام در مبحث امتناع خبر لیس با تأیید نظر نحویان کوفی مبنی بر عدم تقدم خبر لیس بر اسم و فعل به سماع استناد می‌کند و می‌گوید: «لأنها لم يسمع مثل: ذاهبا لست» (همان: ۲۲۹).

و در مبحث «ما» مصدریه در رد کسانی که معتقدند اسم به منزله «الذی» است می‌گوید: «و یرد علی هذا القول أنه لم يسمع: أعجبنى ما قمته و ما قعدته و لو صح ما ذکر لجاز ذلك» (همان: ۸۴).

- **قیاس:** و نیز در همان مبحث امتناع تقدم خبر لیس، علاوه بر سماع، از قیاس نیز مدد می‌گیرد و می‌گوید: از آن‌جاکه «لیس» مانند «عسی» فعل جامد است و خبر «عسی» به اتفاق نحویان بر آن مقدم نمی‌شود، نتیجه می‌گیریم تقدم خبر لیس بر اسم و فعل ممتنع است.

۹.۳ نقد ابن هشام بر آرای نحویان در کتاب *قطر الندی*

ابن هشام، در مبحث بناء و اعراب «امس» پس از آن‌که حالات مختلف آن را با ذکر مثال بیان می‌کند، می‌گوید: برخی نحویان آن را در حالت رفع معرب، و علامت اعراب آن را ضمه، و برخی در حالت جر و نصب مبنی بر کسر می‌دانند. سپس، نظر زجاجی را نقد می‌کند و می‌گوید:

و زعم الزجاجی أن من العرب من یبني أمس علی الفتح وأنشد علیه قوله: «مذ أمسا» و هو وهم، والصواب ما قدمنا من أنه معرب غیر منصرف و زعم بعضهم أن أمسا فی البيت فعل ماض و فاعله مستتر والتقدير: «مذ أمسی المساء» (همان: ۴۹).

در مورد اختلاف نظر نحویان درباره کلمات «نعم»، «بئس»، «عسی»، و «لیس» ابتدا نظر هریک را این‌چنین بیان می‌کند:

فراء و گروهی از نحویان کوفه بر این عقیده‌اند که «نعم» و «بئس» اسم‌اند و دلیل آن‌ها دخول حرف جر بر آن‌هاست، مانند فذهب الفراء و جماعة من الکوفیین إلی أنهما

اسمان واستدلوا علی ذلك بدخول حرف الجر علیهما فی قول بعضهم و قد بشر بینت «والله ما هی نعم الولد» و قول آخر و قد سار إلی محبوبته علی حمار بطیء السیر «نعم السیر علی بئس العیر» (همان: ۶۲).

فارسی و ابوبکر بن شقیر بر آن‌اند که «لیس» حرف نفی است. کوفیان و ابن سراج بر آن‌اند که «عسی» حرف ترجیحی است. ابن هشام، بعد از ذکر آرای مختلف، نظر خود را این‌چنین بیان می‌کند و می‌گوید: «چهار کلمه مورد نظر فعل‌اند؛ چون به آخر آن‌ها «ت» تائید ساکن متصل می‌شود». و استدلال کوفیان را چنین پاسخ می‌دهد:

و أما ما استدل به الکوفیون فمؤول علی حذف الموصوف و صفته و إقامة معمول الصفة مقامها و التقدير ما هی بولد مقول فیہ نعم الولد و نعم السیر علی عیر مقول فیہ بئس العیر فحرف الجر فی الحقیقة إنما دخل علی اسم محذوف كما بینا (همان: ۶۴).

در مبحث حرف به چهار کلمه «إذما»، «مهما»، «مالمصدریة»، و «لما الرابطة» اشاره می‌کند و می‌گوید: در اسم یا حرف بودن این کلمات بین نحویان اختلاف نظر وجود دارد؛ سیبویه «إذما» را حرف به منزله «إن» شرطیه می‌داند. مبرد و ابن سراج و فارسی آن را اسم و ظرف زمان می‌دانند و دلیل آن‌ها این است که «إذ» قبل از این که با «ما» ترکیب شود، اسم بود و اصل عدم تغییر است، پس بعد از ترکیب نیز اسم است. پاسخی که به این دلیل داده شده است این است: تغییر حقیقتاً انجام شده است؛ چون «إذ» بر ماضی دلالت می‌کرد و «إذما» بر مضارع دلالت می‌کند. پس تغییر در معنا ایجاد شده است و می‌تواند در نوع کلمه نیز ایجاد شود. ابن هشام می‌گوید که این پاسخ جای بحث دارد که در این مختصر نمی‌گنجد (همان: ۷۷). البته، این مورد از مواردی است که ابن هشام آرای مختلف را موازنه می‌کند؛ ولی نظر خود را صریح بیان نمی‌کند.

درباره «مهما» جمهور نحویان بر این گمان‌اند که «مهما» اسم است و دلیل آن‌ها آیه شریفه «مهما تاتنا به من آیه» است که ضمیر «ه» در «به» به «مهما» برمی‌گردد و ضمیر فقط به اسم برمی‌گردد. ابن یسعون و سهیلی گمان کرده‌اند حرف است و به قول زهیر استناد کرده‌اند:

و مهما تکن عند امرئ من خلیقة و إن خالها تخفی علی الناس تعلم

می‌گویند در این بیت «خلیقة» اسم تکن و «من» زاید است؛ پس چون در «تکن» ضمیری مستتر نیست، «مهما» محلی از اعراب ندارد؛ چون اگر محلی از اعراب داشت، باید

مبتدا می‌بود و مبتدا نمی‌تواند باشد؛ چون رابطی در جمله بعدی نیست که به آن برگردد و چون ثابت شد که محلی از اعراب ندارد، پس حرف است (همان: ۷۷-۸۱).

۴. نقاط قوت کتاب شرح قطر الندی و بل الصدی

۱. ایجاد روحیه پژوهش‌گری در دانشجویان که لازمه یک کتاب دانشگاهی است و سبک استدلالی ابن‌هشام در نقد و بررسی دیدگاه‌های علمای نحو برای تحقق هدف تخصص‌پروری مفید است؛

۲. وجود تمرین‌های عملی، یعنی تجزیه و ترکیب ۱۵۰ بیت در کنار بسیاری از آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم (ص) برای دستیابی به اهداف موردنظر، که امری ضروری به نظر می‌رسد؛

۳. از آن‌جاکه دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترای رشته‌های زبان و ادبیات عربی، زبان و ادبیات فارسی، و الهیات با گرایش‌های مختلف آن مستلزم داشتن سطح علمی متناسب ورود به این دوره‌هاست، کتاب قطر الندی می‌تواند در رساندن دانشجویان به سطح علمی موردنیاز نقش مؤثر و اساسی داشته باشد و هدف‌های آموزشی مدنظر را تأمین کند؛

۴. استفاده زیاد از آیات قرآن کریم و بهره‌گیری از احادیث و روایات؛

۵. بررسی و نقد آرای نحویان؛

۶. بیان وجه تسمیه برخی اصطلاحات نحوی. ابن‌هشام در برخی مباحث نحوی به بیان نکات ضروری وجه تسمیه آن می‌پردازد. از باب نمونه، در وجه تسمیه اصطلاح «تعلیق» می‌گوید: این اصطلاح مانند واژه «المرأة المعلقة» است؛ یعنی زنی که نه با شوهرش زندگی می‌کند نه طلاق گرفته است؛ چون افعال قلوب در حالت تعلیق در لفظ عمل نمی‌کنند، ولی در محل عمل می‌کنند.

۵. نقاط ضعف کتاب شرح قطر الندی و بل الصدی

۱. کتاب فاقد عنوان‌های فرعی است؛ حال آن‌که وجود این عنوان‌ها برای آسان‌کردن موضوعات و جلوگیری از تداخل و تراکم مطالب ضروری است، مانند تعریف کلمه، اقسام کلمه، و علامات اسم. البته، ضعف مذکور در پژوهش حاضر رفع شده است؛

۲. عدم ذکر مرجع آیات قرآن کریم که البته در چاپ اخیر حاشیه محی الدین عبدالحمید این نقص برطرف شده است؛
۳. ذکر احادیث غیرمشهور و گاهی غیرمعتبر. البته، در پژوهش حاضر سعی شده است از احادیث معتبر ائمه اطهار، علیهم السلام، و فرمایش‌های امیرالمؤمنین علی (ع) در *نهج البلاغه* استفاده شود؛
۴. ذکر اشعاری در مدح خاندان بنی امیه و...؛
۵. ضعف علمی متن در استناد به نظرها و قرائت‌های قرآنی ضعیف در برخی موارد؛
۶. تقدیم تقسیم بر تعریف در برخی موارد، مانند اقسام فعل و ...

۷. نتیجه‌گیری

حاصل آن که ابن هشام با تألیف کتاب *قَطْرُ النَّدى وَبَلُّ الصَّدى*، با توجه به حجم اندک آن، باب تجزیه و تحلیل آرای نحویان را گشود و بدون آن که نسبت به افراد و گروهی خاص تعصب بورزد، نظریه‌های آنان را دقیق و نقادانه بررسی کرد و با استناد به دلایل عقلی و نقلی مزیت‌ها و نواقص هریک را برشمرد و با این کار طرحی در عرصه پژوهش، ارائه، تطبیق، بیان، و تعلیم مسائل صرفی و نحوی در انداخت. بی تردید، ابن هشام، با خلق این اثر، نقش عظیمی در تاریخ صرف و نحو عربی و تحول و پیشرفت و احیای آن داشته است. وی در فهم، بررسی، مقایسه، استنباط، و بیان مسائل و قضایای صرفی و نحوی از شیوه‌ها و اسلوب‌های بدیع و منحصر به فرد خود استعانت می‌گیرد و، بدون شک، از نحویان برجسته و مبرزی است که با احاطه کامل بر گنجینه نحوی دانشمندان بزرگ پیش از خود تحولی شگرف در شیوه‌های فهم، ارائه، و تعلیم مطالب نحوی ایجاد کرده است. ولی این کتاب، به‌رغم ویژگی‌های خاص و نقاط قوتی که دارد، کاستی‌هایی نیز دارد؛ از جمله ابهاماتی که بسیاری از دانشجویان را در یادگیری با مشکل مواجه کرده است و شرح و ترجمه آن به زبان فارسی ضروری می‌نماید. نگارنده به یاری خداوند متعال این مهم را به‌عهده گرفته و در شرف اتمام آن است.

کتاب‌نامه

قرآن کریم.

ابن عقیل، عبدالله (۱۳۶۷)، شرح ابن عقیل، تهران: احمدی.

١٢٢ پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال شانزدهم، شماره ششم، بهمن و اسفند ١٣٩٥

ابن هشام انصاری، عبدالله بن یوسف (١٩٩٤)، شرح قَطْرُ النَّدى و بَلُّ الصَّدى، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت: المكتبة العصرية.

سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمان (١٩٧٩)، بعیة الوعاة، بیروت: دار الفکر.

ضیف، شوقی (بی تا)، المدارس النحویة، قاهره: دار المعارف.

عسقلانی، احمد بن علی (١٩٩٣)، الدرر الكامنة فی اعیان المائة الثامنة، بیروت: دار الجیل.

عكاوى، رحاب خضر (١٩٩٧)، موسوعة عباقرة الاسلام فی النحو و اللغة و الفقه، بیروت: دار الفکر العربی.

فروخ، عمر (١٩٨٩)، تاریخ الادب العربی، بیروت: دار العلم للملایین.